

تکوین و ازهم‌پاشی لحظه‌ها: از انقلاب ۱۳۵۷ تا بهار عربی

بهروز معظمی^۱



ترجمه‌ی خلیل رستم‌خانی



چپ: انقلاب ۵۷ ایران، راست: بهار عربی، ۲۰۱۱ میدان تحریر، مصر

^۱ استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه لویولا نیوآرلئان

انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران را اغلب به‌عنوان لحظه‌ی محوری اسلامی شدن جنبش‌های سیاسی و اجتماعی خاورمیانه تلقی می‌کنند که نمایانگر بازگشت قدرتمند دین سیاسی است.^۱ اما این لحظه، به علت نحوه‌ی پیدایش و ماهیت فرقه‌گرایانه‌ی آن، ستم و سرکوب و مقاومت را در بطن خود پروراند و بذره‌های نابودی خود را افشاند. بحث من این است که بهار عربی و مخالفت با حاکمیت اسلامی در ایران از سال ۱۳۵۷ تاکنون، به‌رغم شکست‌شان، جنبه‌های اساسی این لحظه‌ی اسلامی را به نمایش می‌گذارند. گفتمان دینی به شکل غیرلیبرال خود در منطقه در پس‌رفت است. لحظه‌های تاریخی در فرآیندهای طولانی و پیچیده‌ی ملی، منطقه‌ای و جهانی ساخته می‌شوند و از میان می‌روند. هر یک از آنها عناصر دگرگونی و شاید نابودی خود را دربر دارد. پژوهش درباره‌ی لحظه‌ها پژوهش درباره‌ی تغییر است.

در همین آغاز می‌پذیرم که بیان این که «گفتمان دینی به شکل غیرلیبرال خود در منطقه در پس‌رفت است» ممکن است تا حدودی اغراق‌آمیز به نظر برسد و بیشتر تمایل به گمان‌پردازی باشد تا اظهاراتی که می‌توان با مدارک و شواهد واقعی ثابت کرد. با وجود این، امیدوارم بتوانم نشان دهم که درک من از زمان حاضر و انتظار من از آینده بر پایه‌ی مشخصی استوار است. حتی اگر در این تلاش موفق نشوم، از ره‌یافت خود با این استدلال دفاع می‌کنم که پندار و آرزو نیروهای تاریخی هستند. من می‌پندارم، بنابراین هستم. همچنان که در پایان این مقاله‌ی کوتاه نشان خواهم داد، از چشم‌انداز آینده به زمان حال و گذشته می‌نگرم. امیدوارم شمار بسیاری از دیگران در آرزوها و امیدهای من برای آینده‌ی خاورمیانه شریک باشند.

^۱ این مقاله در تاریخ ۱۸/۵/۲۰۱۸ با عنوان

The Making and Unmaking of the Moments: From the 1979 Revolution to the Arab Spring

در وبلاگ پژوهش‌های فرامنطقه‌ای، [Forum Transregionale Studien](http://trafo.hypotheses.org/9833)

منتشر شده است. (trafo.hypotheses.org/9833)

اسلامی شدن لحظه‌ی ۱۳۵۷

انقلاب ۱۳۵۷ ایران طی فرآیندهای سیاسی لحظه‌ی ۱۳۵۷ را به لحظه‌ی اسلامی تبدیل کرد. این دگرگونی نخست از طریق اسلامی شدن تدریجی جنبش‌های اجتماعی رخ داد که از زمستان ۱۳۵۶ آغاز و به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شدند. سپس دگرگونی در فرآیند اسلامی شدن انقلاب از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ به شکل دسیسه‌های سیاسی و سرکوب خونینی ادامه یافت که طی آن رهبری نوپای اسلامی هدف تحکیم قدرت خود را با پشتیبانی بسیج توده‌ای دنبال می‌کرد. این تحولات، در پی انقلابی توده‌ای که بخش‌های بزرگی از نیروهای چپ و لیبرال را با یک‌دیگر همراه کرده بود و خواست‌های دموکراتیک نیز داشت، به زایش رژیم‌ی با ماهیت دوگانه انجامید: جمهوری و خداسالاری.^۱ تاریخ چهل سال اخیر ایران روایت داستان ماهیت دوگانه‌ی این لحظه است.

فرآیندهای اسلامی شدن به هزینه‌ی جنبه‌ی جمهوری رژیم و بخش بزرگی از نیروهای چپ و لیبرال که نیروهای اصلی سیاسی جنبش و انقلاب بودند، رخ داد. [آیت‌الله] خمینی که رهبر سیاسی زرنگ و رادیکالی بود با استفاده از موقعیت دینی و قدرت سیاسی به‌دست‌آمده‌ی خود برای کسب و تحکیم قدرت با بخش مهمی از نیروهای رقیب و قدرت‌مداران بین‌المللی اتحادهای مقطعی تشکیل داد. او سپس به تدریج با استفاده از قدرت دولتی و دسیسه‌های سیاسی به بی‌اثر کردن و نابودی نیروهای متحد پیشین، یعنی رقبای خود پرداخت.

تحکیم و بازتعریف لحظه‌ی اسلامی در پی یک رشته جنگ‌های داخلی کوچک علیه جنبش‌های مخالف منطقه‌ای - آذری‌ها، کردها، عرب‌ها و ترکمن‌ها - و نیز نیروهای دگراندیش دموکرات رخ داد. این فرآیند تحکیم به سرکوبی گسترده در خرداد ۱۳۶۰ و برکناری خشونت‌بار نخستین رئیس جمهوری انتخابی انجامید.

از نگاه سیاسی، دگرگونی در ایران از جمهوری اسلامی شبه‌لیبرالی به رژیم آشکارا خداسالار را شاید هیچ چیز بهتر از تغییرات در نخستین پیش‌نویس قانون اساسی

^۱ theocratic

ایران - که [آیت‌الله] خمینی شخصاً در پاریس و سپس با قدرت‌یابی رژیم در ایران تأیید کرده بود - قابل درک نسازد. در حقیقت، برقراری ولایت فقیه در آذرماه ۱۳۵۸ نتیجه‌ی مستقیم این قدرت‌یابی است. دو بحران بین‌المللی، اسلامی شدن انقلاب و دولت را تسهیل کرد: گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در تهران در آبان‌ماه ۱۳۵۸ که طی آن ۵۲ آمریکایی اسیر شدند و شمار زیادی از آنها ۴۴۴ روز در اسارت ماندند؛ و آغاز جنگ ایران - عراق در شهریور ۱۳۵۹.

لحظه‌ی اسلامی به پیدایش بازیگران اجتماعی تازه و مدرن منجر شد که دین را پایه‌ی ادعاها و اقدام‌ها و وسیله‌ی دست‌یابی به هدف‌نهایی خود قرار دادند. این بازیگران با در دست گرفتن قدرت دولتی، خود، دین خود و دولت را دگرگون کردند. لحظه‌ی اسلامی آن صورت‌بندی را به بار آورد که من هومو/اسلامیکوس^۱ می‌نامم: کسانی که می‌دیدند که حاکمیت اسلامی به‌عنوان هدف‌نهایی نه‌فقط رؤیا بلکه امری ممکن است. به علاوه، رژیم تازه ایده‌آل «انسان اسلامی» را به‌عنوان زیان‌بارترین وجه و ماهیت بالقوه تمامیت‌خواه خود تعریف کرد. با وجود این، اکنون، چهل سال پس از این دو لحظه‌ی محوری در تاریخ ایران، نظام اسلامی هنوز ثبات ندارد. هومو/اسلامیکوس در بحران عمیق وجودی به سر می‌برد. چرخه‌ی زندگی آن رو به پایان است.

اکنون به اختصار به تشریح آن چیزی می‌پردازم که بهار عربی نامیده شده است و شاید این شتاب در نام‌گذاری انتظارات زیادی ایجاد کرده است. پیش از آن که بحث عمومی‌تر خود را درباره‌ی لحظه‌های تاریخی ارائه کنم، بهار عربی را در نسبت با لحظه‌ی اسلامی روایت خواهم کرد.

^۱ *Homo islamicus*

لحظه‌ی بهار عربی

در سال ۲۰۱۱، {۳۲ سال پس از لحظه‌ی اسلامی} میلیون‌ها تن برای مخالفت با رژیم‌های دیرپای مستبد عرب در سراسر خاورمیانه‌ی عربی به پا خاستند. با وجود این که خیزش‌های عمومی در تاریخ خاورمیانه کم‌شمار نیست، این لحظه، اگر یگانه نبود، شاخص بود. بهار عربی که در کشورهای مختلفی با پیشینه‌های تاریخی و ساختارهای دولتی متفاوت رخ داد، به‌عنوان خیزشی خودانگیخته به‌رهبری جوانان آغاز شد. رهبران این جنبش‌ها تحصیل کرده و دارای دانش فنی بودند اما از میان نخبگان سیاسی و اجتماعی سنتی برنخاسته بودند. آن‌ها حاصل دوره‌ی پسااستعماری و پساچنگ سرد بودند. این معترضان جوان، بر خلاف مبارزان دوره‌های پیشین، از تاثیرپذیری از هرگونه ایدئولوژی، از جمله ایدئولوژی جنبش‌های هنوز روبه‌رشد اسلامی، مصون مانده بودند.

این بهار عربی عظیم و گسترده، به‌رغم پیامد فاجعه‌بار بعدی خود، آغازی نوین در زندگی سیاسی منطقه را نوید می‌داد. روی‌دادهای آن شاد و سرورآفرین بودند و اکثریت مشارکت‌کنندگان آن به جنبش‌های سیاسی و ایدئولوژیک سنتی وابستگی نداشتند. حتی اخوان المسلمین سازمان‌یافته و به‌نسبت معتدل در سازمان‌دهی و رهبری این جنبش مشارکت نداشت. بر اساس همه‌ی گزارش‌ها، اخوان المسلمین در مصر که بهترین سازمان‌دهی را داشت، دیرتر به اعتراض‌ها پیوست. جنبش‌های بهار عربی بزرگ‌تر و پرقدتر از موج‌ها یا اعتراض‌های پیشین بودند. مشارکت‌کنندگان در بهار عربی دغدغه‌های خود را با واژه‌های دینی یا واژه‌های آشنا در سنت عدالت اجتماعی دیرینه‌ی منطقه ابراز نکردند. آن‌ها خواهان سهم عادلانه‌تری از منابع ملی شدند و به مخالفت با فساد دولتی و پارتی‌بازی رسمی برخاستند. مشارکت‌کنندگان همچنین خواهان احترام، کرامت و رفتار بهتر و انسانی‌تر نخبگان حاکم شدند. می‌توان گفت که بهار عربی به‌عنوان جنبش توده‌ای خودانگیخته‌ی حقوق مدنی با خواست زندگی بهتر و حاکمیت عمومی و بدون اشاره‌ای به نظریات دیرینه درباره‌ی ملی‌گرایی، سوسیالیسم، ضدامپریالیسم و اسلام‌گرایی آغاز شد. این جنبش به‌عنوان جنبش توده‌ای یگانه برای تغییر آغاز شد.

بهار عربی با شعار «الشعب يريد الاسقاط النظام» («مردم سقوط رژیم را می‌خواهند!») از جنبش خودتوانمندسازی^۱ به انقلاب و مقاومت غیرخشونت‌آمیز تبدیل شد. اجازه بدهید بر دو انقلاب غیرخشونت‌آمیز تأکید کنم. موفقیت در تونس به انقلاب در مصر در ۱۱ فوریه منجر شد، یعنی همان روزی که انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ رخ داده بود. سرنگونی رژیم مصر در اثر تظاهرات عمومی و حضور گسترده‌ی مردمی در فضاهای عمومی بدون قیام مسلحانه یا کودتا نه تنها در جهان عرب بلکه شاید در سراسر جهان تحول تازه‌ای به‌شمار می‌رفت. جمهور عربی از بهار عربی زاده شد.

یمن و لیبی همان مسیر تونس و مصر را طی کردند. اما به‌علت مداخله‌ی مستقیم ایالات متحده و عربستان سعودی در یمن، و مداخله‌ی مستقیم ناتو و کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس در لیبی، تغییر رژیم در این دو کشور را نمی‌توان انقلاب دانست. در سوریه، میلیون‌ها تن با وجود تفاوت‌های دینی و قومی و یا تفاوت در میزان مذهبی بودن به خیابان‌ها ریختند، ولی در پی آن در دسیسه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گرفتار آمدند. کشورهای دیگر عربی نیز شاهد ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی بودند، هرچند تظاهرات در آن‌ها کوچک‌تر و از شدت کمتری برخوردار بود. در بعضی از این کشورها، مثل عربستان سعودی و کویت، پیشینه‌ای از جنبش‌های توده‌ای وجود ندارد. بهار عربی پایان دورانی سیاسی را رقم زد: پایان رهبری فره‌مند^۲ و بسیج مردم بر اساس ایدئولوژی و سلسله‌مراتب. این جنبش فرصتی برای ایجاد شبکه‌های نوپای اجتماعی، انواع تازه‌ی پیوندهای افقی تشکیلاتی و رهبری دسته‌جمعی فراهم کرد؛ و نسل تازه‌ای از کنش‌گران دارای اعتمادبه‌نفس به وجود آورد. از بهار عربی سوژه‌ی پسااستعماری عربی زاده شد که من آن‌را هومو عربیکوس^۳ می‌نامم. این سوژه به جای تمرکز بر دین و توانمندسازی دولت - ملت‌ها خواهان توجه به عرب بودن، حاکمیت

^۱ self-empowerment

^۲ charismatic

^۳ *Homo arabicus*

مردمی و حقوق بشر است. البته نقش فعالان و اعضای سندیکاها و نیز جنبش زنان را، به‌ویژه در تونس و مصر نایبستی انکار کرد.

دگردیسی بهار عربی و لحظه‌ی اسلامی

بهار عربی، با وجود پرطرفداری و گسترش سریع، شتاب اولیه‌ی خود را به مدت کافی حفظ نکرد تا بتواند تغییرات دموکراتیک نهادین معناداری به وجود آورد، به‌جز شاید مستقیم در تونس به‌طور عمده به لطف جنبش سکولار کارگری، و غیرمستقیم در مراکش و تا حدودی در کویت. بهار عربی خیلی زود به زمستان عربی رسید. جنگ، ویرانی و بازگشت دولت اقتدارگرا و نیز تشکیل نهادهای تازه‌ی سیاسی، دسیسه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی متأسفانه ملموس‌ترین پیامدهای آن بودند. می‌توان ادعا کرد که هنوز برای ارائه‌ی ترازنامه‌ی آن خیلی زود است و باید منتظر تحول در رویدادها ماند، اما شاید بتوانیم با ایجاد ارتباط بین بهار عربی و لحظه‌ی اسلامی دو ادعا را مطرح کنیم.

نخست، دگردیسی بهار عربی به زمستان عربی با پایان یافتن خاورمیانه‌ای که از زمان تشکیل رژیم‌های تحت قیمومیت^۱ طی رُبع نخست قرن بیستم می‌شناختیم، هم‌زمان شده است. این تغییرات در زمینه‌های نهادی و چشم انداز سیاسی و فرهنگی رخ داده‌اند، بنابراین می‌توان سهم شتاب ناشی از بهار عربی را در تحول خاورمیانه‌ی نوین که فرآیند پیکربندی دوباره‌ی آن ادامه دارد، مشاهده کرد. شکل و شمای خاورمیانه در سال‌های آینده را باید حدس زد، اما قطعی است که ساختارهایی که پس از ایجاد دولت‌های تحت قیمومیت و مرزهای آن‌ها پدیدار شدند ادامه نخواهند یافت: دولت - ملت‌ها در بحران هستند. از دیدگاه فرهنگی در فرآیند تعریف دوباره‌ی معنای عرب بودن قرار داریم و نقشی که دین می‌تواند در هویت عربی در منطقه‌ای به‌شدت متغیر بازی کند به‌ویژه مهم است. این فرآیند با فرآیندهای پان‌عربی گذشته،

^۱ mandate regimes

مثل ناصریسم و بعثیسم متفاوت است، زیرا به جای دولت‌سازی بر حاکمیت عمومی استوار است.

اسلام بخشی از ملی‌گرایی عربی و سوسیالیسم عربی بود. با رنگ باختن این دو روایت اصلی هویت عربی، اسلام‌گرایی در دوره‌ی پس از شکست ۱۹۶۷ تبدیل به نیروی مهمی شد. با وجود این، جهادگرایان، به‌ویژه داعش، با ایجاد روایتی پاک‌دین^۱ و بی‌سرزمین از اسلام سنی و بیگانه برای مسلمانان عادی که زندگی اجتماعی‌شان تاریخاً بر تعلق به سرزمینی معین استوار بوده است، در حقیقت واگرایی بین اسلام‌گرایی و عربی‌گرایی را تشدید کرده‌اند. نسخه‌ی جهادی هومو/اسلامیکوس در عقب‌نشینی به سر می‌برد در حالیکه هویت‌های دیگر منطقه‌ای، از جمله عرب بودن، در فرآیند بازتعریف کردن خود قرار دارند. این فرآیند می‌تواند ایده‌ی عرب بودن مبتنی بر حاکمیت فرهنگی و سیاسی عرب‌ها را، همچنان که در بهار عربی متصور بود، احیا کند.

دوم، ایران که تخته‌ی پرش این موج از اسلام‌گرایی بود، اکنون در فرآیند دگردیسی عمیق هویت خود به سر می‌برد و این چالش اکنون بازتابی منطقه‌ای دارد. مهم‌ترین نقش ایران در منطقه این است که با تأکید بر هویت شیعی و حمایت فرهنگی، سیاسی، مالی و نظامی از وابسته‌گان خود به فرقه‌گرایی دینی دامن بزند. اما این حمایت هویت شیعی رژیم را بیش از پیش در معرض انتقاد عمومی در ایران قرار می‌دهد، آن هم در زمانی که تداوم سرکوب با گستره‌ای که در نزدیک به چهار دهه گذشته انجام شده برای رژیم دشوارتر شده است. نسخه‌ی شیعی هومو/اسلامیکوس با مشکلات بزرگی روبرو است.

به بیان کوتاه، گفتمان دینی در شکل غیرلیبرال در منطقه در پس‌رفت به سر می‌برد و از این موضوع بایستی استقبال کرد. در این‌جا اجازه می‌خواهم تا این بحث را با جمع‌بندی دوباره‌ی موضوع‌های مورد بحث در بالا به زبان انتزاعی نظری به پایان ببرم.

^۱ puritanical

لحظه‌ها در تاریخ

۱. لحظه‌ها کسرهایی از زمان و همانند زمان ذهنی هستند. اما زمان نامحدود و ناملموس است در حالی که لحظه مشخص و دیده‌شدنی است. لحظه در اساس خود پدیدارشناسی زودگذری^۱ است. با استفاده از تمایز مشهور ویتگنشتاین بین «حافظه - زمان»^۲ (که به منظور این بحث با ساده‌گرایی آن را درکی از رویداد در زمان، بلفاصله پس از آن، یا با فاصله با آن می‌نامم) و «اطلاعات - زمان»^۳ (که از آن به‌عنوان ماتریس مرجع - گذر زمان به ترتیب تاریخی - بهره می‌گیرم)، بر ذهنی بودن زمان در هر دو حالت تأکید می‌ورزم. بحث من این است که گذشته همواره تخیلی است؛ بازسازی «حافظه - زمان» از طریق «اطلاعات - زمان» تخیلی است درباره‌ی آینده. زمان حال همیشه نقطه‌ی تلاقی گذشته و آینده است. من می‌پندارم، بنابراین هستم.

۲. لحظه‌ها از نظر اجتماعی و تاریخی در فرآیندهای پیچیده‌ی ملی، منطقه‌ای و جهانی ساخته می‌شوند.

۳. لحظه در اثر قهر و به هزینه‌ی از دست رفتن لحظه‌های دیگر شکل می‌گیرد.

۴. لحظه‌های تاریخ، چند بُعدی، فشرده، پیچیده و مورد مناقشه هستند.

۵. لحظه‌های تاریخ منشاء و حاصل لحظه‌های دیگر هستند؛ آن‌ها شتاب تاریخی و اجتماعی ایجاد می‌کنند.

۶. لحظه‌ها در گذار هستند و بذره‌ای برچیده شدن و شاید نابودی کامل خود را دربر دارند، در نتیجه، ستیز و دگرگونی در تاریخ پدید می‌آید.

۷. لحظه‌ها با یک‌دیگر پیوند دارند و به تنهایی رخ نمی‌دهند. آن‌ها فقط می‌توانند بخشی از ماتریس‌هایی مانند لحظه‌های پیش یا پس از خود باشند.

^۱ temporality

^۲ memory-time

^۳ information-time

۸. لحظه‌ها در پیوند با یک‌دیگر انباشته می‌شوند؛ آن‌ها نماینده‌ی شماری از لحظه‌های پیشین و پیکربندی دوباره‌ی آن لحظه‌ها هستند، به لحظه‌های بعدی شکل می‌دهند و در این فرآیند خود را دگرگون می‌کنند.
۹. لحظه‌ها از قهر اجتماعی برخوردارند، گمان‌پردازی و انتظارات فردی یا جمعی را بازتاب می‌دهند و دربر می‌گیرند.
۱۰. لحظه‌ها با عمل سازگار هستند. ایجاد و یا تصور لحظه‌ها از طریق حس‌های ذهنی به اقدام‌ها شکل می‌دهند و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند.
۱۱. لحظه‌ها می‌توانند استراتژیک باشند. پیوند تجربه‌ها، انتظارات و اقدام‌های انسانی بعضی از لحظه‌ها را پراهمیت‌تر از لحظه‌های دیگر می‌کند؛ آن‌ها به مسیر روی داده‌های پی‌درپی شکل می‌دهند.
۱۲. لحظه‌ها دارای زندگی مستقل هستند، اما تغییر نیز می‌کنند. لحظه‌ها لحظه‌های دیگری را ایجاد می‌کنند و ذهنی بودن آن‌ها به عینی شدن می‌انجامد. بنابراین، گفتمان‌ها و اقدام‌ها شباهت و تناوب به نمایش می‌گذارند و تاریخ به شکل موج - که معمولاً آن را «عصر» می‌نامیم - دگرگون می‌شود. پژوهش درباره‌ی لحظه پژوهش درباره‌ی تغییر و پیچیدگی آن است.
- امیدوارم نظر من درست یا بعضاً درست باشد. اما این بحث را با نکته‌ی مهم‌تری به پایان می‌برم: امیدوارم که تاریخ‌نگاران آینده بتوانند از عصرِ کماکان در جریانِ ما به‌عنوان عصر دموکراسی و صلح در خاورمیانه یاد کنند.